



تنگ است
فراموشی!

فاطمه پساوندا | آرش پورضرابی | منصور پورجم | ناصر پورشعبان | اوشیبی | عایشه پور قادری | شکوفه چوپان
نژادا پونه گرجی | سوزان گل بابا پورا فرید | آراسته | روجا آزادیان | ایمان آقابالی | مریم آقامیری | غنیمت
اژدری | نیلوفر ابراهیم | بهناز ابراهیم | خوئی | سید مهران | ابطی | فروشانی | اردلان ابن الدین | حمیدی | کامیار
ابن الدین | حمیدی | منصور اثنی عشری | میترا احمدی | رامتین احمدی | ارشیا | ارباب بهرامی | اوین | ارسلانی |
مهدی | اسحاقیان | درچه | محمد حسین | اسدی | لاری | زینب | اسدی | لاری | ری | را | اسمعلیون | امیر | اشرفی | حبیب
آبادی | شاهرخ | اقبالی | بازفت | شهزاد | اقبالی | بازفت | پریسا | اقبالیان | محمد | مهدی | الیاسی | سید | مهدی
امامی | سوفی | امامی | روجا | امید | بخش | مهسا | امیر | لیراوی | آلما | اولادی | امیر | حسین | اوپسی | اسل | اوپسی |
مهربان | بدیع | اردستانی | نگار | برقی | سمیرا | بشیری | محمد | امین | بیرونی | محمد | امین | جبلی | پدram | جدیدی |
السا | جدیدی | شادی | جمشیدی | حمید | رضا | جوادی | اصل | کیان | جوادی | اصل | بهاره | حاج | اسفندیاری | صدف
حاجی | آقا | وندا | مهدیه | حاجی | قاسمی | پارسا | حسن | نژادا | زهرا | حسنی | سعدی | سحرناز | حق | جوا | سارا | حمز | ن |
حدیث | حیات | داوودی | فروغ | خادم | دلaram | داداش | نژادا | مژگان | دانشمندا | سام | ذکائی | نسیم | رحمانی | فرا | سید
ژیوان | رحیمی | روزگار | رحیمی | نیلوفر | رزاقی | خمسی | شهاب | رعنا | آزاد | زارعی | امیا | زیبایی | کسری | ساعتی |
محمد | حسین | ساکت | حمید | رضا | ستاره | گوکب | ساجده | سرائیان | سارا | سعادت | صبا | سعادت | امیر | حسین
سعیدی | نیا | پانیذ | سلطانی | راحله | سلمانی | زاده | قهه | شیدا | شادخوا | مستود | شاطر | پور | خیابان | التوند | صادقی |
سهند | صادقی | میر | محمد | مهدی | صادقی | آتیس | صادقی | محمد | صالحه | نیلوفر | صدرا | سید | نوژن | صدرا | ندا
صدیقی | پگاه | صفر | پور | گلورا | محسن | صلاحی | سعید | طهماسبی | خادم | اسدی | دریا | طوقیان | محمد | عباس | پور
قادی | مجتبی | عباس | نژادا | محمود | عطارا | سیاوش | غفوری | آذرا | فریده | غلامی | آیدا | فرزانه | مرضیه | فروتن | شکبا
فقاہتی | شریعه | فقیہی | فائزه | فلسفی | فراز | فلسفی | پریناز | قادر | پناه | ایمان | قادر | پناه | امیر | حسین | قاسمی |
کیانا | قاسمی | میلاد | قاسمی | اریانی | فاطمه | قاسمی | دستجردی | امیر | حسین | قربانی | بهابادی | درسا | قندچی |
دانیال | قندچی | مهدی | قوی | معصومه | قوی | فاطمه | کازرانی | آزاده | کاوا | محمد | رضا | کدخد | آزاده | سعید
کدخد | آزاده | کاشانی | بهاره | گرمی | مقدم | فرشته | مالکی | دیزچی | فاطمه | محمودی | فیروزه | مدنی | امیر | مرادی
ناروین | مرتب | سهیلا | معصومه | مشرف | رضوی | مقدم | محمد | معینی | راستین | مقدم | سیاوش | مقصودلو
استرآبادی | پریا | مقصودلو | استرآبادی | مریم | ملک | سارا | ممانی | سید | پدram | موسوی | بفروئی | سیده | دریا | موسوی
بفروئی | سیده | درینا | موسوی | بفروئی | کردیا | مولانی | هیوا | مولانی | محمد | جواد | میانجی | فرزانه | نادری | الناز
نبیبی | مہرداد | نقیب | لاهوتی | زهرا | نقیبی | میلاد | نہاوندی | غزل | نوریان | ارسام | نیازی | آرنیکا | نیازی | فرہاد
نیک | نام | سهند | ہاتفی | مستقیم | شہرزاد | ہاشمی | اریک | لیندبرگ | الگا | کوپیوگ | الینا | مالاخووا | الینا | مرتضی
ترجی | امیل | لیندبرگ | اولکسی | نایومکین | ایور | ماتکوا | حسین | رضائی | دنیس | لیخنوا | رحیمہ | کاتبی | زین
العابدین | سعادت | سرہی | خومنکو | سکینہ | احمدی | شہرام | تاجیک | عسگر | دیرانی | اعفیہ | اصغر علی | تربانی |
علیرضا | نوروزی | کاتیرانا | اشتاتینکا | ماریا | میکتوک | محسن | احمدی | مطہرہ | احمدی | مهدی | تاجیک | مهدی
رضایی | مهدی | محمدی | میکائیل | الکساندر | لیندبرگ | والریا | اجاروک | ولادیمیر | گایانون | کوا | یولیا | سولوہوب

نگ است فراموشی

صدای شلیک گوش خراش شکارچی، به پرنده‌های در حال پروازمان در آسمان پیچید.

پرنده‌های زخمی بر زمین افتادند و در خون غلتیدند؛ شکارچی بالشان را چید و از معرکه گریخت.

من گنجشکی بودم که در آن بیابان به دنبال دانه می‌گشتم. حرمان سراسر وجودم را فرا گرفته بود. از آینده‌ی مجهول، از ترس پرواز بر فراز شهری که آسمانش سیاه و زمینش سرخ است. از شکارچی‌های در کمین! از مهر ممنوعیت بر نشان پرواز...

نشسته بودم در خیال آینده و گذشته. غافل از حال، وای بر حال...

بوی دود است که پیچیده، کجای می‌سوزد؟!

از بیانش دل رنجیده، به خدای می‌سوزد...

بغض‌های در گلو مانده و خشم‌های فروخورده شده؛ از ترس آنان که کشتند، گردن گرفتند و به شجاعت خود بالیدند. آنان که پرنده‌های معصوم را بر دوش خود گرفتند و بردند دور از چشمان همراهانشان به خاک سپردند. آنان که سیلی می‌خورند و به ضعیف‌تر از خودشان سیلی می‌زنند. آنان که انسانی را برتر از انسان‌های دیگر می‌دانند.

ضماد خواهیم گذاشت بر قلب‌های داغ دیده تاروکی رسد که زمین سبز شود و آسمان آبی. روزی که لقب شهادت انتصابی نباشد. روزی که شکارچی در بند باشد و پرنده‌ها پیمان آزاد آزاد.

آن روز آزادانه مرثیه می‌خوانیم و آشک می‌ریزیم.

آن روز قلب تکه تکه شده‌ی مادران و پدرانمان کمی التیام می‌یابد. شاید آن روز خون ارغوان‌ها خواندیم، شاید هم چند خطی از سایه:

هر کس که اینجا هست،

با خشم و فریادی گره در مش

می‌داند، که او را کشت!

بر گرد گور تازه، جمع سوگواران است

دیگر کسی اینجا نمی‌پرسد:

"این خفته در خاک، از کجا و از کدامان است؟"

می‌دانند، او فرزند ایران است.

اما یقین دارم آن روز هم هیچ چیز را فراموش نخواهیم کرد. بوی دود و خون، صدای ناله‌های پدر محزون و خنده‌های شکارچی مجنون همیشه در یاد ما خواهد ماند. چون بر مانگ است فراموشی این داغ...

امیر حسین حاجی‌علی‌یگی



بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شریف به مناسبت سالگرد فاجعه انهدام هواپیمای اوکراینی

یک سال پیش، درست در حوالی همین روزها بود که کم‌کم قادر بودیم نگاهمان را از ردّ خون‌های بر جای مانده در خیابان بگیریم، که آسمان گلگون شد؛ سرهامان پر از هیاهوی هزاران سؤال بی‌جواب بود، هنوز نمی‌توانستیم بفهمیم که چرا به سر شلیک کردید، که بهت‌زده و حیران، نگاهمان به آسمان خشکید، لحظه‌ای سکوت و هیاهوی جدیدی در سرمان با جریان اولین قطره‌ی اشک، غوغا کرد؛ "چرا زدید؟".

سیل غم که از آسمان بارید و اشک‌هایمان که دستان آسمان را گرفت، جوی خون در خیابان‌ها که با باران خون از آسمان پیوند خورد و خون‌مان را در رگ‌هایمان به جوش آورد، صدای مهیب انفجار که سکوت شب را شکست و حنجره‌هایمان را به جوش و خروش انداخت، فریاد زدیم؛ فریادی از اعماق وجود خشمگین‌مان، برآمده از اعماق قلبی داغ‌دار، مشت‌های گره‌کرده‌ای در انتظار پاسخ، چهره‌هایی برافروخته در انتظار عذرخواهی و قلوب دردمندی در انتظار اجرای عدالت، فریاد زدیم و پاسخ خواستیم. اما دریغ از ته‌مانده‌ای وجدان و کورسویی آبرو. سه روز دروغ دیدیم و یک سال پنهان کاری نوشیدیم و عمری است وقاحت را استشمام می‌کنیم. اگر خوب دقت کنید، هنوز از پس خروارها موج خروشان فریادهای عدالت‌خواهانه، صدای مادری از کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر به گوش می‌رسد؛ صدایی که اگر با دقت بیش‌تری گوش فرادهیم، سیل غم بر گونه‌هایمان جاری کرده، روح و روان‌مان را می‌فرساید؛ صدایی که هنوز پس از سال‌های سال انتظار می‌پرد؛ سعید من کجاست؟ از انتهای تاریک‌خانه‌ی کدام نهاد حکومتی به این مادر پاسخ دادید؟ "سعید زینالی" کجاست؟ تقاص خون "ندا آقاسلطان" را کدام خودکامه‌ی بی‌پروا داد؟ قاضی‌القضاتی که در دادگاه‌ها خون مردم را در شیشه کرد، اکنون کجاست و آن جوانان اکنون کجایند؟ بر سر "محسن روح‌الامینی" چه آمد؟ از دستان پینه‌بسته‌ی "محسن محمدپور" ترسیدید یا از عرق خشک‌نشده‌ی جاری بر صورتش، که جانش باطنین صدای گلوله‌ها پیوند خورد؟ روزگاری لازم بود تا فریادی رسا باشی، مشت‌ی گره‌کرده به آسمان بلند کنی، تجمعی به پا کرده یا مقاله‌ای بنویسی تا سر از دالان‌های بی‌سروته بی‌عدالت‌هایشان درآوری؛ اکنون اما کافی است ایرانی باشی تا بتوان خونت را ریخت و از پاسخ‌گفتن ابا کرد. از اعماق کدامین دالان تار عنکبوت‌بسته‌ای، انتظار پاسخ داریم که اکنون می‌پرسیم چرا زدید؟ همین کسانی که امروزه بی‌هیچ محاکمه و بازخواستی راه می‌روند، یک عمر دروغ و نیرنگ و پنهان‌کاری و وقاحت پرورشان کرده که اکنون از عمق آن فاجعه، حتی خمی هم به ابرو نمی‌آورند.

جایی که جان مردمانش، گوی چوگان زمین بازی آقایان است، مدت‌هاست می‌میریم و داغ می‌بینیم واحدی دم بر نمی‌آورد. در چنین شرایطی، چه کسی را مخاطب قرار دهیم؟ اصلاً مگر ارزش‌ها و آرمان‌های بزرگ بشری، مدت‌ها نیست که تنها لقلقه‌ای است بر زبان‌هایشان؟ تازه آن هم پوستینی ظاهری و بی‌جان از این ارزش‌ها؟ عدالت نیز از این قاعده مستثنی نیست و این، خود، توهینی بزرگ‌تر است.

اکنون و در سالگرد انهدام هواپیمای اوکراینی، واضح و شفاف اعلام می‌داریم که ما از شما بیزاریم؛ از عدم صداقت و دروغ‌گویی‌تان، از بی‌مسئولیتی و بی‌تدبیری‌تان، از تلی از جنایات بی‌پاسخ، که احدی حاضر به پذیرش مسئولیت‌شان نشده است؛ و امروزه می‌بینیم همان کسانی که هرگز به آن مادر نگفتند سعید کجاست، اکنون ۱۷۶ تن را کشته و از پاسخ، طفره می‌روند. اکنون و از پس سال‌های سال تلاش در جهت ایستادگی مقابل چنین جنایات آشکاری، از پیشگاه مردم ایران عذرخواهی می‌کنیم که ما نتوانستیم... ما به‌عنوان بخشی از جامعه‌ی مدنی، وظیفه‌مان بوده تا در مقابل این گردن‌کشی‌ها و قلدری‌ها و خودکامگی‌ها، به‌اندازه‌ی ظرفیت و توان خود ایستادگی کنیم و حاکمیت را به پاسخ‌گویی واداریم. هرچند که در تمام این سال‌ها چکمه‌های نهاد‌های امنیتی مختلف و تیغ بران استبداد، شاه‌رگ‌مان را نشانه رفته و راه را بر تنفس ما بسته است و خیل بازداشت‌ها و تهدیدها و ارباب و بازجویی‌های مختلف، قلب جنبش دانشجویی را نشانه رفته است، ما باز هم تا جایی که از قوت و قدرت ما برآمده ایستادگی کردیم و باز خواهیم کرد، تاروکی که خنده‌ی آزادی و عدالت و رفاه، در جای جای کشور شکوفه زند؛ اما با وجود این، ما نتوانستیم حاکمیت را در تمام این سال‌ها پاسخ‌گو کنیم و از این بابت، عذرخواهی می‌کنیم.

در مقابل پدری که اشک در چشمانش خشکید، مادری که از لبخند فرزندانش محروم ماند و همسری که گرمای آغوشش سرد گشت، غم ما کاهی است در برابر کوه؛ اما باز هم با دردی از اعماق قلب‌هایمان و قطره‌ی اشک‌هایی که روانه‌ی گونه‌هایمان می‌کنیم، تلاش می‌کنیم هرچند اندک، ما نیز شریک این درد بی‌درمان باشیم.

دل نوشته‌ها

به یاد مسافران پرواز ۷۵۲

تیر آتش به بال پرستوز دند
تیغ فیل افکن خود به آهو زدند
بوی دود آمد آغشته در عطر تو
آن شب آتش به گلبرگ شب بوز دند
تیر اول گراز بیخ گوشت گذشت
دومی را میان دوا برو زدند!
پادشاه از عزای تو هم بیم داشت
لشکرش بر مزار توار دوز دند
با همان دست آلوده در خون تو
در عزایت -عجب!- بر سر و روز دند
فکر کرد از زمین پاک شدن گشت
خون و خاکسترت را که جارو زدند
در جواب سوال "حقیقت چه بود؟"
قفل‌ها بر دهان‌های حق جواز دند
شاه از آه و نفرین مادیده بود
دشمنانش اگر زخم بر او زدند
پس کنون انتقام خود از ما گرفت
-ای خدا!- جان‌های ما را گرفت
آرزوهای ما را به ناگاه زد
گشت و خندید و خود را به آن راه زد!
بین آن آتش و وحشت و سوز و دود
کاش دانسته باشی که تیر از که بود!

در زمین و هوایی هوای زنده
می‌کشند و شهیدت صدامی زنند!
اجر خود را ز فتح و قاحت برند
یادگار از تو ماند به غارت برند
تو بسوزی ز فرمان شلیک‌شان
من بسوزم ز پیغام تبریک‌شان
پاره‌های تنت را گروگان برند
گر بنالم ز داغ به زندان برند
بس که پُرشد ز راز غم و سوز آه
سینه‌ها مانده جعبه‌های سیاه
بس که بر پرچم میهنم خون چکید
سرخ یک‌رنگ شد، رفت سبز و سپید
ای خدادر ما را نهایت کجاست؟!
گر که هستی، بگو پس عدالت کجاست؟!

هم کلاسی ببخشم که آشفته‌ام
هر چه گفتم از این درد کم گفته‌ام
هم کلاسی از این داغ من سوختم
شمع دل را به یادت برافروختم...

علیرضا خدا بخشی

"آیا احساس ناتوانی و عجز مطلق را می‌شناسید؟ من پارسال همین موقع تجربه‌اش کردم."

عکسی از پدر مریم ملک در سایت‌ها منتشر شده، در حال اعتراض بعد از پایان مراسم ترحیمی که پارسال بعد از دو هفته تاخیر در مسجد دانشگاه برگزار شد. من آنجا بودم و در فاصله دو-سه متر تقریباً رو بروی او که با فریادی رسا می‌گفت "آرزوهای ما را بر باد دادند" ولی "عاملان این واقعه شناسایی و محاکمه نمی‌شوند" و "حتی دانشگاه در خواست من برای یک دقیقه وقت تریبون را قبول نمی‌کند"... مجری هم سعی کرد آرامش کند. جمعیت اول بهت زده بود ولی بعد به حمایت از او دست زدند (و شاید شعارهایی هم دادند که خاطرم نیست). گیج و حیرت‌زده و سرخورده از ناتوانی‌ام برای هم‌دردی با آن پدر تنها و ستم‌دیده، آمدم بیرون و برگشتم سمت دانشکده برای ادامه روزمرگی تلخ و خاکستری آن روزها...

وقتی زندگی نامه شخصیت‌های معاصر را می‌خوانیم می‌بینیم اغلب یک واقعه خاص خیلی پررنگ‌تر از بقیه در خاطر‌شان مانده. احساس می‌کنم واقعه هواپیما هم برای من همین‌طور است. داغی است که کهنه نمی‌شود. با اینکه هیچ کدام از مسافران را شخصاً نمی‌شناختم ولی انگار خودم یا نزدیک‌ترین دوستانم یا خانواده‌ام در آن پرواز لعنتی بودیم. الان که یک سال گذشته تازه می‌توانم چند کلمه‌ای بنویسم و از دلم عقده‌گشایی کنم، ولی هنوز هم اغلب فرار می‌کنم از اینکه عکس و خبر و خاطره‌های قربانیان را ببینم. انگار اندوه عمیق این تراژدی را نه زبان قادر به توصیف است نه زمان قادر به تسکین!

ص.ف

میگن یک سال گذشت، چقدر دیر گذشت انگار غم هر چی عمیق‌تر میشه سنگینیش، بار زمان میشه انگار دیگه هر موقع اسم مهاجرت دانشجویی میاد تصویر همه شون میشه پس زمینه ذهنمون؛ انگار خنده‌ری را تکرار میشه تو صورت همه بچه‌های توی فرودگاه و نمیذاره زخم مون بسته بشه؛ انگار هر عروس و داماد دانشجویی که میبینیم، خنده عکس دو تایی شون یخ میزنه تو خاطر اتمون و وقتی آب میشه که اشک شده باشه برای آرش و پونه؛ آخ که هنوز بچه‌های بهشتی داغدارند؛ آخ که تهران و شریف دیگه هرگز بدون زنده شدن عکس اون همه هم‌کلاسی شون یاد مهاجرت نمیافتن؛ اای روزگار این همه بخونی برسی دانشگاه بعد کلی استرس بکشی پذیرش بگیری، بری جهانی نو بسازی، توی مسیر، بازندگی ای که بعد از بیست و اندی سال خلاصه‌اش کردی توی دو تا چمدون با یه خروار بغض قورت داده با کلی دلتنگی و عشق جا مونده بری فرودگاه، آماده بشی برای خدا حافظی و توی آخرین دقایق در گوش اش یواشی بگی شش ماه یه بار بر میگردم می بینمتون؛ از گیت رد بشی باز اشکات رو قورت بدی؛ برای آخرین نگاه دست تکیه بدی؛ اولین پله هواپیما رو بری بالا یه بار دیگه برای آخرین بار یه هات رو پر کنی از هوای جایی که سال‌ها توش خاطره ساختی، با کلی دوست و فامیل و آشنا نفس کشیدی و بعد صندلی وسط هواپیما، نزدیک به درهای اضطراری رو پیدا کنی چون بهش قول دادی اونجا میشینی با اینکه دلگرمیش دادی هیچ اتفاقی نمیافته بعد چند دقیقه که گذشت همه چیز تمام شد و دوباره و دوباره و دوباره و تا همیشه تاریخ تکرار مکرر آن روز و تلخی بی‌پایانش!!!

زهرا سلیمانی راد

تصویر پدری دادخواه، پدری که با هزاران امید فرزندش را با سختی های فراوان بزرگ کرده است و جواب "چرا زدیش؟" می شود "خطای انسانی". تصویری که طرحی واقعی از "جان پدر کجاستی؟" را نشان می دهد. جان پدری که جز لنگه کفشی پراز آرزو و غم چیزی نماند که پدر با اشک بنویسد "جان پدر کجاستی؟"

برای نوشتن غم نامه مورد نظر همین عکس بس است. فریادی که نشان از درد دل است. فریادی که از چاه ناامیدی به آسمان می رسد. شاید همین پدر با هزار آرزو فرزند خود را راهی دیار غربت می کرد و در این میان می دانست که دیگر شاید فرزندش را نبیند ولی با گفته ی "ندیدنش بهتر از نبودنش" خودش را دل داری می داد. شاید امید داشت با بهبود وضعیت فرزندش باز گردد. شاید... شاید... شاید... هر چه بود دیگر انتظار نداشت که فرزندش را بکشند و بگویند: ((اشتباه شده و...))

آری. آن دو موشک (دو موشک) تیری بود بر تمام امید نه تنها این پدر بلکه همه ی پدر و مادرانی که امیدی به ایران داشتند. آن موشک نه تنها ۱۷۶ نفر و خانواده هایشان را عزادار کرد بلکه ملتی را نیز به عزای امید خویش نشانند. پدر و مادرانی که از آن روز فکر ندیدن فرزندانشان برایشان گوارتر از نبودنشان بود.

همچنان می گریم بر حال این ملت، بر حال خود که امید به ماندن را با موشک کشتند. بر حال روزی که باید دل بکنم.

حتی تصورش هم برایم دشوار است. چه می کشند مادران و پدرانشان. آرزو هایی که بر باد رفت. نوید هایی که بر دار رفت و امید هایی که به خاک رفت...

و من همچنان می ترسم از اشک مادران و آه پدران....

به امید روز هایی که مقداری امید باشد برای به پایان رساندن این خط.

محمد علی فخری

۱۸ دی تاریخ یک روز نیست، تاریخ غم است. روزی که در کنار خبر موشک باران پایگاه آمریکایی خبر سقوط هواپیمایی نیز به چشم می خورد... این پاراگراف در همین چند نقطه تمام می شود. حرف خبری یا تحلیلی در این مورد بسیار است؛ لذا این ها بماند برای بعد با هزار چرا؟! هزار خشم، نفرت، ناامیدی و...

صفحه رایانه را فقط برای نوشتن دل نوشته باز کردم. دل را به دست گرفتم تا شاید در اشک چشمانم خون جاری نشود. حسی که دارم دقیقاً همین است اشکی سرشار از خون. نفرت با غم، ناامیدی با غم، خشم با غم، غم با غم و... به دنبال هر حسی می روم روبان مشکی غم را بر سر زده است. هر چه می نویسم فقط از حس واقعی که در وجودم است را دور تر نشان می دهد. همین جاسخن را کوتاه می کنم [با اشاره به سخن سایه] "من در در در در دارم".

وقتی کلمه ی هواپیما به ذهنم می رسد ناخود آگاه یاد ساقط شدن هواپیمایی اکراین می افتم. اولین تصویری که برایم مجسم می شود تصویر زیر است:



ای مسافران پرواز بی فرود،
ای جانان از دست رفته ی ما
در سالی که گذشت مادر تمام ۳۶۵ روز
با همان حسی که شما در آن ۱۹ ثانیه ی فاصله
شلیک اول و دوم داشتید دم خور بوده ایم
همان بهت و تعجب و خشم
به تعبیری حس بی وطنی؛
آخر مگر وطن جایی نیست که آدمی را

به آغوش بکشد؟ پس چطور می شود
که این جنایت انجام شود دریغ از یک دادگاه، یک استعفا، دریغ از
تحمل یک گردهمایی
برای عزاداری...
مادر وطن غریبه ها گاه گاهی رو به آسمان
می کنیم با این امید که شما را ببینیم که شادید و لبخند می زنید و
غصه ی کشته شدن در وطن را فراموش کرده اید،
اما ما نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم.

حسان

چقدر چهره آینه هایمان زرد است
چقدر مرثیه می بارد از من و طبعم
هجوم خاطره های، نبودنت، داغ
حریف لشکر غم این من بدون تو نیست
نه هیچ وقت دچار قفس نخواهد ماند

چقدر هر شب دی ماه رفتنت سرد است
تو نیستی که ببینی غمت چه ها کرده است
به هر طریق بخوانیش درد من درد است
بمان رفیق! بمان که زمانه نامر است
پرنده ای که خیالاتش آسمان گرد است

شهره انجم شعاع

هر بار که میرم تو بالکن تا به گلدونام
آب بدم با دیدن یه هواپیما تو آسمون یا
شنیدن صدای هواپیما یادشون می افتم
و بی اختیار بغض می کنم.
پارسال لااقل یه امید خیلی کمی داشتیم
که شاید یه روز همه چیز روشن بشه اما
حالا بعد یه سال حالمون خیلی بدتره چون
میدونیم قرار نیست همچین اتفاقی بیافته

فاطمه

نگاه عباسی عبدی و سعید مدنی به اعتراض های دی ۱۳۹۸

زندگے زیر تنش

کیمیا جوراچی



عبدی در پاسخ می گوید که وجه تشابه این اعتراض ها علیه سیستم بودن آنهاست ولی شیوه های آنها بسیار متفاوت بود. در مورد اعتراضات آبان دلیل مشخصی وجود نداشت ولی چون قشر اعتراض کننده از فرودستان بودند با خشونت شدیدی مواجه شدند. او به ابعاد بین المللی حادثه هواپیما اشاره می کند و بیان می کند که در این اعتراضات اما افراد معترض بیشتر از قشر متوسط بودند. در اصل ولی هر دو گروه معترض به وضع موجود هستند.

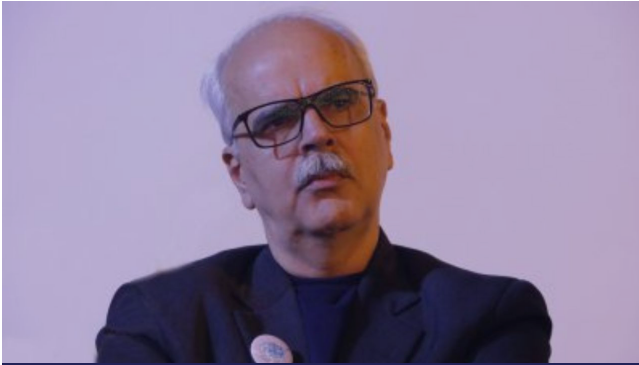
سعید مدنی هم معتقد است که توالی بین این دو اتفاق وجود دارد و باید آن را در چارچوب جامعه جنبشی ایران دید. او به مصاحبه ی پیشین خود در شماره قبل خبرنامه اشاره می کند و می گوید از مهمترین ویژگیهای جامعه جنبشی آن است که در آن نارضایتی ها به اعتراض تبدیل می شود و در ادامه توضیح میدهد که در همه جوامع همیشه سطحی از نارضایتی وجود دارد اما تنها تحت شرایط خاصی نارضایتی به اعتراض عمومی منجر شود. او اشاره می کند که ایران از اواسط دهه ۷۰ وارد فاز جنبشی شده و در این سیر دامنه اعتراضات هم از نظر جغرافیایی گسترش یافته و هم از نظر تراکم (دنسیت) متراکم تر شده است. در جامعه جنبشی این اعتراض ها به تدریج نهادینه می شوند و در سمت مقابل واکنش نظام های سیاسی به این اعتراضات نیز نهادینه می شود. مدنی خاطر نشان میسازد که دامنه اعتراضات را نباید منحصر به دو شورش بزرگ دی ۹۶ و آبان ۹۸ کرد زیرا در فاصله این دو اعتراض انبوهی از اعتراض های کوچکتر رخ داده است مثل اعتراض بازنشستگان، معلمان و کارگران. به مرور این اعتراض ها شکاف دولت و ملت را عمیق تر کرده است.

مدنی در مورد سیاست لاپوشانی انهدام هواپیما و تبدیل آن به سقوط ناشی از نقص فنی چنین می گوید که سیاست کلی جمهوری اسلامی در بسیاری موارد این است که جای شناسایی و حل مشکلات شروع به پنهان کردن آنها می کند و فکر می کند از این طریق بحران را پشت سر میگذارد. مثلاً بارش فزاینده ی اعتیاد، به جای درمان ریشه ای این مشکل فقط کارتن خواب ها را از سطح شهر جمع میکند. یا مثلاً وجود بحران های ساختاری اقتصادی، فساد و ناکارآمدی رانفی میکند یا برای پاسخ به حضور کودکان کار و خیابانی در صدد جمع آوری آنها از سطح شهر ها بر میآید. همین واکنش را در مورد هواپیما ی اوکراینی شاهد بودیم و می بینیم که تصمیم داشتند تا واقعه ای به این بزرگی را نادیده بگیرند. عبدی نگاه خود را این چنین بیان می کند که اتفاقات ترور و حمله به پایگاه آمریکایی باعث شده بود که همه در یک فضای شوک زده قرار داشته باشند و تلاش کنند تا حمله ی پدافند خودی به هواپیما را مسکوت بگذارند. او البته اشاره می کند که نمی داند اگر در کشور دیگری هم این اتفاق رقم خورده بود، آن را مسکوت می گذاشتند یا خیر اما به نظر عبدی لازم بود که سریعاً به این نتیجه برسند که نمی توان موضوع را مسکوت گذاشت. او نیز همچون مدنی

در دی ماه پارسال و کمتر از دو ماه پس از اعتراضات خونین آبان ماه، فضای سیاسی و اجتماعی ایران شاهد دومین اعتراض بزرگ در شهر تهران بود. معترضین نسبت به دروغگویی، مسئولیت ناپذیری و آنچه خطای انسانی در انهدام هواپیما بود، در روز شنبه ۲۱ دی در خیابان های تهران جمع شدند. اعتراضاتی که تا سه روز در تهران ادامه یافت. در همین زمینه، مراجعه به بحث محسن گودرزی، جامعه شناس نیز مفید است که در شماره ۶۳ اندیشه پویا در مطلبی با عنوان "شهروند عاصی و احتمالات آینده" به بررسی وضعیت جامعه پرداخت. او گفت که شهروند عاصی ما، از وضعیت زندگی خود خسته و از شیوه ی اداره ی کشور و جامعه ناراضی است، چشم اندازی برای زندگی خود نمی بیند و وضعیت موجود برای او قابل تحمل نیست، او در این شرایط قدرتی برای تغییر وضعیت خود نمی بیند و آمیدی هم به نهادها و سیاست های رسمی ندارد. این چنین است که با خشم، شرایط رانفی می کند. گودرزی با اشاره به زندگی در تنش، این موضوع را یکی از عوامل عصیان می داند. در این چارچوب تحلیلی شاید نگاه کردن به اعتراضات دی ماه نیز مفید باشد. مردمی یک روز تنش سقوط هواپیما را تحمل می کنند و به زندگی خود لعنت می فرستند که به خاطر شرایط اقتصادی از هواپیما ی اوکراینی بلیط خریده اند، حالا با این نکته مواجه می شوند که نه، هواپیما را پدافند خودی زده است و نقص فنی وجود نداشته است. پدافندی که در شرایط جنگی باید حمایتگر باشد، در شرایط نیمه جنگی نیز نتوانسته است موفق باشد و این خود با توجه به توجیهات چند روز گذشته در مورد انکار نقش پدافند در سقوط هواپیما به داغی مجدد تبدیل می شود. به همین مناسبت با عباس عبدی و سعید مدنی صحبت کردیم تا نظر این دو تحلیلگر را در مورد حادثه ی انهدام هواپیما و اعتراضات آن بدانیم.

از آبان تادی

با توجه به گستردگی حوادث آبان، توجه های زیادی به آن وقایع شد و اعتراض دی ماه تحت الشعاع قرار گرفت. تعداد کشته های آبان در منابع رسمی نیز بیش از ۲۰۰ نفر عنوان شدند و تا ۴۰۰ نفر در گزارش عفوبین الملل و ۱۵۰۰ نفر کشته ی رویترز رسید. پس از آبان، در ایام نزدیک به روز دانشجو در دانشگاه ها شاهد کنش های حمایتی از آن معترضان بودیم تا به نوعی اعتراض و نظر خود را که در غیاب اینترنت و همزمان با آن حوادث خالی مانده بود، بیان کنند. بیانیه ی مهندس موسوی در محکومیت جنایت آبان هم صورت پذیرفت و آذر ماه داغی را رقم زد. در سوال اول به نسبت اعتراض آبان و دی پرداختیم و از عباس عبدی پرسیدیم که به نظر شما آیا می توان ارتباطی بین این حضور اعتراضی دید؟ و این اعتراض دی را حمایت اقشار متوسط از فرودستان معترض آبان با حفظ فاصله گذاری در جنس کنش اعتراضی دانست؟



«هیجان و احساس جزئی از زندگی ما است و اصلاً جنبش‌های اجتماعی ترکیبی هستند از احساس و عقلانیت. ولی احساس و هیجان باید انگیزه‌ای ایجاد کند برای عمیق شدن درک ما از بحران‌های نظام حکمرانی تا در خاطره تاریخی جامعه ایران حک شود.»

سعید مدنی، عضو شورای سردبیری ماهنامه‌ی ایران فردا می‌گوید که من ارزیابی علمی دقیقی در مورد بازتاب هواپیمای اوکراین و حوادث آن ندارم ولی به نظرم حادثه‌ی آن بازتاب و حساسیت بیشتری داشته است. او معتقد است که هر دو حادثه نقطه‌ی عطف بودند و افکار عمومی نسبت به آنها حساسیت جدی نشان داد، اما به نظر مدنی، حادثه‌ی آن به دلیل آنکه گروه بزرگتری از مردم با آن درگیر شدند و اقشار فرودست را بیشتر تحت تأثیر قرار داد، در افکار عمومی پررنگ‌تر است. عباس عبدی، دبیر انجمن صنفی روزنامه‌نگاران اما تفاوت در موضع‌گیری را به دلیل تفاوت خود دو واقعه‌ی آن و هواپیمای داند و می‌گوید مهم است که به آن توجه کنیم. او می‌گوید خیلی از افراد نمی‌توانند و حتی نمی‌خواهند که از اتفاقاتی مثل آتش زدن و ... که در آن حوادث رقم خورد دفاع کنند. آنها ممکن است به شرایط اداره‌ی کشور معترض باشند اما از این شیوه‌ی اعتراض هم دفاع نمی‌کنند در حالی که ممکن است کسی بگوید که کار دیگری هم نمی‌شود کرد. علاوه بر این گروه معترض در حوادث آن از قشری بودند که بی‌صدا بودند و این افراد، به دلیل همین بی‌صدایی همچنین رفتاری داشتند و به نحوی می‌توان گفت که این بی‌صدایی در انعکاس اعتراض‌شان هم موثر بود. اما موضوع هواپیما به دلیل ابعاد بین‌المللی که داشت، متفاوت بود و واکنش‌ها از آن بعد متأثر بود. من معتقدم که اگر این اتفاق کاملاً داخلی بود، این همه شکافی که در اطلاع‌رسانی این دو حادثه رقم خورد، مشاهده نمی‌شد.

در آخرین سوال پرسیدیم که به نظر شما چگونه می‌توان از این یادآوری‌های احساسی و تراژیک که مثلاً یک نمونه‌ی آن انتشار تصاویر است، عبور کرد و اقداماتی اساسی‌تر کرد؟ سعید مدنی در پاسخ به سوال ما چنین گفت که وجه احساسی جزئی از زندگی ما است و اصلاً جنبش اجتماعی ترکیبی است از احساس و عقلانیت ولی باید این احساس منجر به عمیق‌تر شدن درک ما از بحران‌های کنونی نظام حکمرانی بشود. اگر محدود به درک سطحی و احساسی از وقایع مورد اشاره شویم، دیر یا زود آن را از یاد می‌بریم در حالی که این حوادث باید در خاطره تاریخی جامعه ایران حک شود.

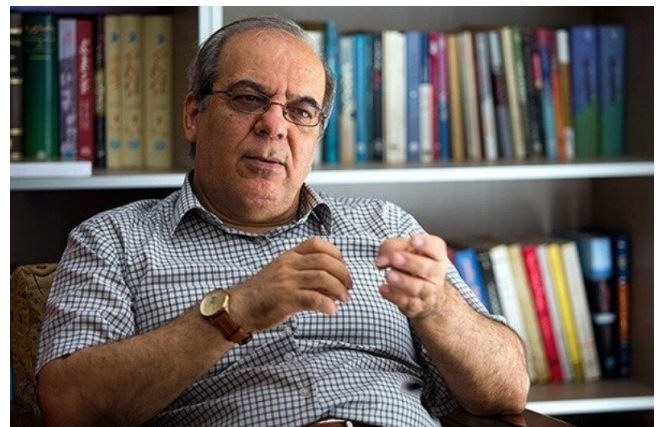
عبدی در جواب به این سوال کوتاه پاسخ داد و گفت که اقدامات اساسی در سطح چند نفر موثر نیست بلکه باید در سطح بزرگتر و احزاب و گروه‌ها بررسی شوند و به همین دلیل اینجا مجال توضیح بیشتری نیست و این موضوع را در کانال بررسی خواهیم کرد.

معتقد است که سیستم چون به این روش عادت کرده است همان سیاست همیشگی را به کار بست اما با توجه به با توجه به ابعاد بین‌المللی، مجبور به پذیرش آن شد و نهایتاً هم به آبروریزی منجر شد.

به تبع همین بحث سیاست همیشگی مسکوت گذاشتن مشکلات، بخشی از اعتراض‌ها ناشی از دروغ‌گویی اولیه و تلاش برای مسکوت گذاشتن موضوع بود و اعتراض به رویه‌ی دائمی موجود در کشور است. بعضی هم در این میان مطرح می‌کردند که اگر هواپیما خارجی نبود، هیچوقت ایران مسئولیت این اتفاق را نمی‌پذیرفت. نظر دو کارشناس در اینجا متفاوت بود. عبدی به ما چنین گفت که به چون موارد زیادی داریم که تحلیل‌های درست و شفاف از آنها وجود ندارد، بعضی به درست یا غلط می‌گویند که آنها نیز ناشی از خطای پدافند بوده است. او گفت که خود نمی‌داند که آن پروازها یا اتفاقات مشابه دیگر، به چه دلیل رقم خورده است اما می‌پذیرد که احتمالاً در صورت داخلی بودن پرواز، هیچگونه مسئولیت‌پذیری در مورد آن وجود نداشت. سعید مدنی اما متفاوت نگاه می‌کند و می‌گوید که پیوند بین مسایل داخلی و خارجی خیلی جدی است. برای مثال این پیوند و ارتباط را در مورد کرونا شاهد هستیم. لذا در چنین شرایط بین‌المللی هیچ حکومتی نمی‌تواند امور داخلی خودش را تماماً بر اساس میل خود و به صورت پنهان مستقل از ابعاد بین‌المللی آن برنامه‌ریزی کند. او از فوتبال مثال می‌آورد و می‌گوید که شاهد آن هستیم که تصمیمات سازمان‌های بین‌المللی به صورت مستقیم روی تصمیمات داخلی اثرگذار هستند. او چنین نتیجه می‌گیرد که پس حتی اگر هواپیما داخلی هم بود امکان پنهان کردن آن وجود نداشت.

داغ بزرگ را به کاری اساسی تبدیل کنیم

در شبکه‌های اجتماعی در یکسال اخیر بسیار مطرح شده که با وجود تعداد کشته‌شدگان بیشتر حوادث آن، محتوایی که از افراد کشته شده در آن حوادث نسبت به حادثه هواپیما منتشر شده است، کمتر بوده است. چنین بحث‌هایی مرتبط با روایت‌هایی است که از زندگی کشته‌شدگان و داستان هر کدام از آنها در وب قابل دسترسی است. گروهی این بحث‌ها را طبقاتی تحلیل کردند و بیان می‌کنند که این به دلیل بی‌صدایی فرودستان حتی در بین گروه‌های سیاسی است. در این باره از آنها سوال کردیم و پرسیدیم که نتیجه‌ی این اتفاق را در سطح جامعه چه می‌بینید؟ آیا ممکن است فاصله‌گیری بیشتر اقشار فرودست با نخبگان و حتی حس منفی به آنان را مشاهده کنیم؟



«وجه تشابه این اعتراض‌ها علیه سیستم بودن آنهاست ولی شیوه‌های آنها بسیار متفاوت بود. در این اعتراضات اما افراد معترض بیشتر از قشر متوسط بودند. در اصل ولی هر دو معترض به وضع موجود هستند.»

درخ گویے ہاچہ بر سر سیاست کنای ایرانی می آرد؟

چرا اعتماد نمی کنیم؟

محمد ملانوری



مردم روشن است. سردار حاجی زاده که وقتی مسئولیت حادثه را می پذیرد، می گوید گردن او از موباریک تراست ولی پس از گذشت یک سال از آن حادثه، نه تنها استعفا نداده یا برکنار نشده است بلکه به واسطه کمیپن هایی که برای حمایت از او در یک سال گذشته بر گزار شد، همین چند روز پیش هم با قدری در مصاحبه با "المنار" می گوید که "غلط می کند کسی بخواد در این زمین [توان موشکی] مذاکره کند". البته که خب همین رفتارها شرایط را برای نظام سیاسی سخت خواهد کرد و بی اعتمادی به آن را گسترش می دهد. البته این موضوع فقط به دستگاه سیاسی ارتباط ندارد و هر نظام اجتماعی با مسئله ی اعتماد، گریبان گیر است.

برای اهمیت مسئله ی اعتماد ارجاع به یک مدل خوب باشد. "رابرت اکسلرود"، در سال ۱۹۸۴ کتابی با عنوان "تکامل هم یاری" می نویسد و در آن فرض می کند که در جامعه، چند نوع تیپ شخصیتی هستند، کسانی که همیشه اعتماد می کنند، کسانی که همیشه به اعتماد، خیانت می کنند و نارو می زنند، کسانی که اعتماد می کنند اما در صورت مشاهده ی خیانت تا نهایت زمان بی اعتمادند. او در یک مدل نظریه ی بازی ها، شرایطی را در نظر می گیرد که در تعامل افراد با هم سه حالت وجود دارد، یا هر دور رفتار هم کارانه دارند، یا هر دو بازی، طرف مقابل را به هم می زنند یا حالت سوم که یکی به اعتماد دیگری خیانت می کند (مشابه همان بازی معروف معمای زندانی ها). نتیجه ای که او از مدل تکرار شونده ی این شرایط می گیرد، آن است که لزوماً خیانت پیشگان برنده نیستند و اگر افراد بتوانند با اعتماد، به هم کاری با هم بپردازند ولی با متخلفین از این حسن اعتماد، برخورد کنند و با او هم کاری نکنند، این گروه برنده خواهند بود.

حالا این مدل، شرایط حاکم بر رابطه ی مردم ما و دستگاه حاکم هستند. دستگاهی که مدت ها است تلاش نمی کند اعتماد بیافریند و تصمیم های لحظه ای می گیرد، ساعت دوازده شب قیمت بنزین را تعیین می کند، تا سه روز از پذیرش زدن هواپیمای خودی استنکاف می کند و... نهایتاً هم وقتی می گوید بیمار مبتلا به کرونا تا فلان تاریخ مشاهده نشد، کسی باور نمی کند یا اگر بگوید فلان انتخابات را سالم برگزار می کنم، مردم قبول نمی کنند یا حتی به واکسن کرونا می سازد به چشم آب مقطر نگاه می شود. راه حل، مشخص ولی سخت است. اولین آن، مسئولیت پذیری است. مسئولیت پذیری هم لوازمی دارد، این که بگوییم من مسئول هستم کافی نیست، باید عواقب مسئولیت را پذیرفت. مثال معروفی در مورد اعتماد وجود دارد که می گویند در حوادث هوایی در کشورهای آسیای شرقی، یکی از دلایلی که در رخ دادن حادثه مؤثر است، اعتماد تام کمک خلبان به خلبان است که تمام و کمال به حرف او گوش می کند. جایی که مقامات عالی به پس از خطا، استعفا می دهند و حتی قبل از برگزاری دادگاه، از شرم ساری خطا کاری، هاراگیری می کنند، قطعاً اعتماد جلب می کنند و جایی که خالی بر سر جایش باقی است -مبادا معترضین پررو شوند- اعتماد تنها آرزوی مدیران است.

در هفته های اخیر، دو گانه ای در فضای رسانه ای مطرح شد که واکسن کرونا را بخریم یا بسازیم. به صورت نسبتاً ساده ای می توانستیم این دو گانه را با نیروهای سیاسی نیز تطبیق دهیم. گروه هایی از جامعه که به عنوان حافظان وضع موجود شناخته می شوند و از نظم اقتصادی-سیاسی حاکم بر کشور بهره مندند، در این فضای دو قطبی، از تولید واکسن در کشور حمایت می کردند. واکسنی که نهایتاً قرار است در شرکت های زیرمجموعه ی ستاد اجرایی فرمان امام و مجموعه های مشابه، تولید شود و منافع مالی و البته اعتبار فنی خواهد داشت اما در این بین، گروهی بیان می کردند که به این واکسن ها بی اعتمادند و حتی از کجا معلوم که دختر رئیس ستاد اجرایی، واقعا دریافت کننده ی واکسن ایرانی باشد؟ بعضی هم البته می گفتند که اگر متخصصان حرفه ای، کارایی این واکسن ایرانی را تأیید کنند، از این واکسن استفاده می کنند اما اکثریت این گروه هم ترجیح می دادند که سازمان جهانی بهداشت (WHO) این تأیید را انجام دهد. حالا سؤال این جاست که چه می شود که مردم از تولید یک محصول به این مهمی حمایت نمی کنند (حتی با فرض دسترسی هم زمان محصول ایرانی و خارجی)؟ بسیاری ممکن است بگویند که این حرف ها، تحت تأثیر القانات رسانه های معاند و خارجی است که مردم را نسبت به نظام سیاسی و حتی حرفه ای کشور بدبین کرده است. خب چه اتفاقی به این مسئله منجر شده است که مردم به این رسانه ها اعتماد کنند اما به متخصصین اعتماد نکنند؟ مگر جز این است که احتمالاً تجربیاتی وجود دارد که مردم را به این نتیجه رسانده است که اعتماد به اولی ضرر ندارد و اعتماد به دومی نفعی؟ مثلاً در همین قضایای مربوط به انهدام هواپیما شاهد بودیم که رسانه های داخلی و نزدیک به هسته ی سخت قدرت، هم چون تسنیم و فارس و... در دو روز اول حادثه، احتمال هر گونه برخورد موشک را انکار می کردند و برای نشان دادن سست بودن این اطلاعات هم به بازتاب سخنان فلان خلبان یا بیانیه ی تعدادی از فارغ التحصیلان دانشکده ی هوافضا شریف می پرداختند. این در حالی بود که حتی با شواهد اولیه هم احتمال اصابت موشک به هواپیما کم نبود اما این موضوع، خط قرمز بود و رئیس سازمان هواپیمایی هم در تلویزیون و در گفت و گوی ویژه ی خبری با اعتماد به نفس بالا این موضوع را انکار می کرد. مشکل البته این نیست و می توان گفت که شاید در اطلاعات اولیه ای که به اینان داده شده است، تحلیل شلیک موشک پدافند، بعید بوده است اما واقعیت آن است که پس از چند ماه مشخص شد حتی در مکالمات خلبان هواپیمای دیگر با برج مراقبت، برخورد موشک با هواپیما اطلاع داده می شود اما این مدیران تخصصی به خاطر حفظ منافع یا ترس از عواقب تهدیدها، با سکوت از آن شواهد عبور می کنند تا به کسی برنخورند. در نتیجه با این تجربه ی تلخ از حفظ پرنسب های حرفه ای، چرا مردم باید به دستگاه تخصصی اعتماد کنند؟ حالا جایگاه مدیر و رئیسی که از این آبروریزی شلیک پدافند به هواپیما آگاه است ولی ترجیح می دهد با لبخند در مقابل دوربین های تلویزیونی -در حالی که پشت سرش از پرچم های گروه های سیاسی هم سو مملو است- قرار گیرد و از زدن پایگاه خارجی صحبت کند، برای



این جا برای از تو نوشتن هوا کم است ...

باورت می شود که دارد یک سال می شود و ما دوام آورده ایم؟ ما که هنوز باورمان نشده! ولی بازیگران خوبی شده ایم، یاد گرفته ایم که اسمتان را بیاوریم و اشکمان را قورت بدهیم!

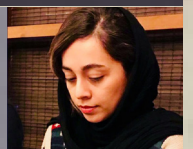
باورت می شود که از همان روز کذایی، نفس کشیدن زیر این آسمان برای مان سخت شده و این سختی هیچ ارتباطی به ماسک و تنگی نفس ندارد؟ ما از اینکه زیر آسمانی نفس می کشیم که شما را در همان آسمان هدف قرار دادند، زجر می کشیم... از اینکه نمی دانیم راه اعتراض به این جنایت از کدام سمت است و کجا قرار است انتقام آینده ی درخشان شما را از یک به اصطلاح پراتور بگیریم...

باورت می شود که پس از رفتنتان همه چیز عوض شد؟ دنیا که زیر و رو شد بماند، ولی آدم ها هم بعد از رفتن شما یا ماندنی شدند یا رفتنی! باورت نمی شود چه نازنینانی در این ایام نزدیک سالگرد که حالمان دست خودمان نیست، جویای حالمان اند.

ما باورت می شود کسانی می آمدند زیر عکسهایتان کامنت می گذاشتند و اظهار خوشحالی می کردند از اینکه کسانی کشته شده اند که رفتن از ایران را به ماندن در آن ترجیح دادند؟! گذاشتیم شان به پای بی چارگی که لابد این مملکت اینطور حریص و دل سنگ شان کرده!

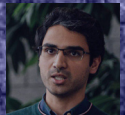
حالا آنها که هیچ، باورت می شود در این یک سال اندک عزیزانی هم گمان کردند ما از غم شما برای خودمان دکان و دستگاه باز کرده ایم، و با غم شما (نمی دانم چه طور؟! خودنمایی می کنیم. گذاشتیم به پای اینکه نمی دانستند این داغ شخصی نیست و ما اگر از شما می گوییم، می خواهیم این غم، این نفرت از یاد نرود... ولی نمی دانی که چطور از این تصور اشتباه شکستیم... و باز هم در چشم من یک بار دیگر هواپیما را زدند... هواپیما یک بار افتاد و شمار از ما گرفتند، ولی باورت نمی شود که هواپیما در این یک سال چندین بار دیگر افتاد....

می دانم که حواستان در این سال زیاد بهمان بوده است، سر چند تا از کارهایتان مچ تان را گرفتیم و رو به عکس تان روی دیوار برایتان گفتم که می دانم این ها همه زیر سر شماست... ولی از پس بعضی هایش بر نمی آیی. از پس آن لحظه ای که کارنامه ی فوق لیسانسم را نگاه می کنم و فکر می کنم که من مگر درس دینامیک ربات ها پاس کرده ام هیچوقت؟ واسم استاد یاد نمی آید و تنها راهم برای یادآوری این درس این است که به تو پیغام بدهم و ببرسم... از پس این یکی دیگر بعید است بر بیایی... ذهن خودم هم همینجاها قفل می شود... بالاخره بخشی از زندگی گذشته مان با رفتن شما از دست رفته است دیگر... حمید؟ حالا بیا و بگوراستی راستی ما دینامیک ربات را باکی گذرانديم؟



داستان یک داغ دار

سبحان کشفی



بعد اینکه یسری از بچه‌ها رو دیدم فهمیدم که با پیام من فهمیدن که هواپیما سقوط کرده و بعد رفتن فیلماش رو تماشا کردن. حس بدی داشتم. شاید بهتر بود به کلیت ماجرا بسنده می کردم تا درد همه بیشتر نشه. عکساشون رو پرینت کرده بودن. گذاشتیم توی قاب عکسایی که گرفته بودم.

همه مات و مبهوت نشستن و به عکسا خیره شدن. از دانشگاه مشاور آوردن که با ماها صحبت کنه. استادام اومدن نشست کنارم و به فارسی گفت مشاور ابرای شما اومدن. اگر خواستین می تونین باهاشون صحبت کنین. حوصله‌ی هیچکس و هیچ چیز رو نداشتیم ولی برای اینکه روش روزمین نندازم گفتم باشه می رم. فکر می کردم الان می خواد خیلی بهم راهکار بده یا حرف بزنه. یه خانم میانسال، تپل و آراسته بود. هم سن و سال مادرای ما بود. شروع کردم باهاش حرف زدن. بهتر از این بود که بشینم زل بزنم به قاب عکسشون. وسط صحبتم بهش گفتم میدونی چی از این درد سخت تره؟ هیچی نمی گفت، فقط گوش می داد. گفتم درسته که دوستای ما بودن، درسته که هر روز می دیدیم شون، نزدیک بودیم به هم، ولی دردمون از شباهته، از شباهت داستانمون، از اینکه هر کدوم از ما ایرانیایی که اینجا هستیم می تونستیم توی اون پرواز باشیم. از اینکه می فهمیم چه حس و حالی داشتن از دیدن خانوادشون بعد دو سال. از اینکه چقدر خوشحال بودن از اینکه بعد مدتی دارن میرن ایران. اینه که درد داره. همینطور که حرف میزدیم اشک از چشمام می ریخت. معمولاً وقتی رقیق می شم نمی تونم جلوی خودمو بگیرم. اونقدر گریه کردم که دیگه حال نداشتم اشکامو پاک کنم. عینک به چشم نداشتم، اشک توی چشمم حلقه زده بود و صورتش رو محو می دیدم.

بالاخره به خودم زحمت دادم و از وسط میز یه دستمال کاغذی دیگه برداشتم و چشمم رو پاک کردم. حالا دیگه صورتش رو می تونستم ببینم. تمام گونه‌های تپش قرمز شده بود و اشک توی چشمش حلقه زده بود. پلک زد و اشکش ریخت پایین!

شماره تماس و ایمیلش رو داد و پرسید اگر لازم بود تماس بگیر که باز صحبت کنیم. گفت که لازم نیست جلوی سوگواری کردن خودت رو بگیری و این پروسه ممکنه طول بکشه. میگفت باید مراقب تغذیتون باشین چون موقع عزاداری کردن معمولاً اولویت تون نیست که غذا بخورید و ضعیف می شوید...

امروز اولین روز بعد از سقوط هواپیماست. دیشب بیدار بودم؛ تنها تو خیابون راه می رفتم، برف سنگینی اومده بود. اگه اشتباه نکنم اولین برف سنگین زمستون بود. ساعت حدود چهار و نیم نصف شب خیابون اونقدر خلوت بود که اگر نیم ساعت هم پیاده وسطش قدم می زدی یه دونه ماشین از کنارت رد نمی شد.

با چند تا از دوستانم تو ایران صحبت کردم. باور شون نمی شد و امیدوار بودن، چون فکر می کردن شاید یه درصد بچه‌ها توی پرواز اوکراین نبوده باشن. منم دوست دارم خودم رو به خوش بینی بزنم ولی نمی شه. چون خودم با ایمان صحبت کرده بودم که اون بلیط رو بگیریم؛ چون ارزون تر از بقیه پرواز بود، مثل همیشه...

من اما بخاطر کاری نتونستم بلیط بگیرم و مجبور شدم بمونم. اونقدری مطمئن بودم از رفتن شون که نمی تونستم امیدوار باشم. حس عجیبی بود. آخه نمی دونم این هواپیمای لعنتی چطوری می تونه مثل یه گلوله‌ی آتیش سقوط کنه و به زمین بخوره. دیگه نگه داشتن بغضم سخت شده وقتی دارم با بقیه صحبت می کنم.

صبح استادام ایمیل داد که اتفاق عجیب و تراز دیگ افتاده و ایمان و مهدی رو از دست دادیم. یکی از ایرانیای بهش نصف شب خبر داده بود. تقریباً همه‌ی ایرانی می دونستیم ولی بقیه تو گروهمون خبر نداشتن که چی شده و جزئیاتی نمی دونستن. رفتم توی گروه نوشتم که مهدی و ایمان نزدیک فرودگاه سقوط کردن.

حس عجیبی بود. تا حالا دوست نزدیک از دست نداده بودم. اونم جایی که رفیقت جز دوست و رفیق کس دیگه‌ای نداره و تو می شی صاحب عزا. قرار شد عکساشون رو پرینت کنیم و بنامش من قاب عکس بگیرم و شمع. وسایل رو خریدم و راه افتادم سمت آفیس مون. توراه گریه امون نمی داد. رسیدم به آفیس. بغض رو نگه داشتم ولی قیافم داد می زد که وضع خوبی ندارم. استادام ایرانیه ولی برای اینکه محیط کارشو حرفه‌ای نگه داره با ما ایرانی‌ها فارسی صحبت نمی کنه. وقتی رسیدم دیدم چشمش خیسه. من رو دید و بغلم کرد و گریه!

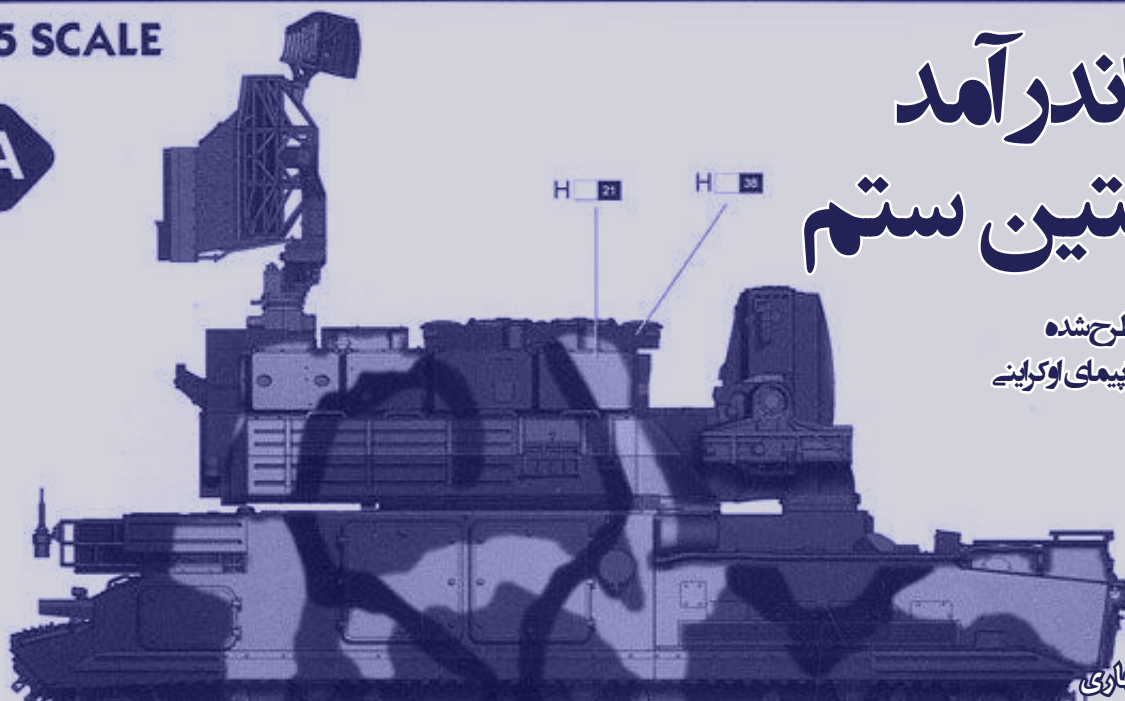
9K330 TOR AIR DEFENCE SYSTEM

1/35 SCALE



ز تور اندر آمد نخستین ستم

بررسی ادعاهای مطرح شده
راجع به سقوط هواپیمای اوکراینی



میلااد بهاری

می دانیم هسته سامانه Tor-M1 آنالوگ است (مگر این که بعد از خرید دست کاری انجام شده باشد) و امکان نفوذ سایبری برای فریب خارج از راستای پرنده‌ای در نزدیکی وجود ندارد، پس نفوذی بسیار گسترده تر باید موضوع بحث باشد که معادل است با آبروریزی. هم چنین در صورت وقوع احتمال دوم، این موضوع مطرح می شود که چرا عامل جنگ سایبری (جنگنده X) توانسته است به راحتی تا چند کیلومتری تهران برسد و بعد مورد مطالعه قرار بگیرد و چرا از رادارهای دیگری که روی همان خط دید نبوده اند استفاده نشده تا چنین فاجعه ای رخ ندهد؟

مهم ترین سؤالی که در حالت صحیح بودن این ادعا مطرح می شود، این است که چرا تا به حال که بیش از یک سال از وقوع حادثه گذشته است، با وجود هم کاری کامل صداوسیما ملی با نیروهای مسلح، چرا هنوز هم گزارشی از چند و چون ماجرا منتشر نشده؟ چرا صاحب نظرها سکوت کرده اند تا آنانی که این ادعا را دروغ می خوانند یک تازی کنند؟

خطای فردی:

برای تفهیم کامل موضوع شاید بهتر باشد اول با نحوه کار پدافند هوایی کشور آشنا شویم. شبکه پدافند هوایی به صورت ۲۴ ساعته آسمان کشور را رصد می کند. با مشاهده یک تهدید در حال نزدیک شدن توسط هر کدام از اعضای راداری این شبکه، به سرعت هشدار به مرکز فرماندهی و کنترل (مرفوک) ارسال شده و نوع هدف بررسی می شود. در انتها نیز با توجه به نوع هدف، اقدام متقابل صورت می گیرد.

و اما اصل ماجرا. سامانه Tor-M1 که سال ۸۵ از روسیه خریداری شده، توسط مهندسان اتحاد جماهیر شوروی، به صورت خاص برای مقابله با موشک های کروز ساخته شده بود. موشک کروز چیست؟ موشکی است که از بین ویژگی های آن، مهم ترین آن ها این است که در ارتفاعاتی زیر ۳ کیلومتر پرواز می کند. تا این جا همه چیز با سخنان "علی عبداللهی"، معاون هماهنگی ستاد کل نیروهای مسلح، در یک راستاست که گفت: "زمانی که سامانه ی ضد موشکی در شرایط شلیک قرار گرفته بود، فاصله ی تقریبی با

پارسل همین موقع ها بود. خبر آمد به دلیل نقص فنی، هواپیمایی بعد از خروج از فرودگاه امام خمینی که قصد کیف اوکراین را کرده بود، به زمین خورده. اولش عده زیادی پذیرفتند. ولی هر ساعت تعداد افرادی که فیلم بر خورد دو موشک به هواپیما را باز نشر می کردند بیش تر و بیش تر می شد. بعضی ها سکوت شان ناشی از فهمیدگی بود و بعضی دیگر سخن گفتن شان از ناهمی. سه روز بعد بالأخره با وجود فشار رسانه مجازی و دولت های خارجی، سخن گوی سپاه به خطای انسانی بودن واقعه اعتراف کرد. به بهانه سالگرد این اتفاق می خواهم اندکی از چشم یک دانشجوی هوافضای ترم ۵ به وقایع نگاه کنم و به قول باز یکن های بازی مافیا، در حد نقشم بازی کنم. برای توضیح دلیل اتفاقی که افتاد، چند ادعا وجود دارد: شیطنت های سایبری، خطای یک فرد، تعدی بودن شلیک. که در حد سوادم به هر یک از این سه خواهم پرداخت.

شیطنت سایبری:

سواد ناقص بنده و منطق ناقص تر از آنم می گوید که وقتی از جنگ الکترونیک علیه یک سامانه پدافندی صحبت می کنیم منظورمان یا ایجاد اختلال در این سامانه است تا بالکل از کار افتد و یا فریب دادن سامانه. برای مثال وقتی اختلال انجام می پذیرد کل صفحه رادار سفید می شود و یا در صفحه رادار، تعداد بسیار زیادی هدف دیده می شود که عملاً رادار را از صحنه خارج می کند.

اگر فرض کنیم جنگنده ای به نام X در حال انجام مأموریتی بر فراز منطقه ای باشد و بخواهند با فرایند فریب برای X امنیت بخرند؛ در این صورت دو احتمال مطرح است: یک این که عوامل دورتری با نفوذ سایبری به هسته سامانه پدافند باعث به وجود آمدن هدف هایی روی صفحه رادار شوند و یا این که جنگنده X، خودش با ارسال سیگنال هایی در یک رادار یا رادارهایی در یک خط دید، هدفی مجازی به وجود بیاورد تا از پدافند در امان باشد.

در صورت وقوع احتمال اول، این سؤال مطرح می شود که تا جایی که

وضعیت اضطراری شرایط آسمان کشور و لغو پروازهای غیر ضروری) وجود داشته؟

تمامی این‌ها را هم که کنار بگذاریم، چرا تا به امروز فرد یا ارگان یا گروهی به عنوان مقصر این اتفاق شناخته نشده؟ چرا اعمالی که برای جلوگیری از اتفاق افتادن چنین اشتباه‌هایی انجام شده‌اند در کنار موضوعات بسیار کم‌اهمیت‌تری مانند کرونا یا ب مستعان و... رسانه‌ای نمی‌شوند تا کمی هم که شده اعتماد از بین رفته قشری از مردم باز یابی شود؟

تعمدی بودن شلیک:

به جز چندین ادعا توسط خانواده‌ی قربانیان ساکن کانادا که به وجود مدارکی اشاره داشتند، بنده به شواهد دیگری دال بر تعمدی بودن شلیک برنخورد هم و در مقایسه با واقعیت‌های موجود راجع به ویژگی‌های سامانه پدافندی کشور و تفاوت‌های موشک کروز و هواپیمای مسافربری، اطلاعات قابل استنادی در دسترس نیست.

البته یکی از موضوعاتی که ترند شده بود، موشک دوم بود. به نظر بنده با توجه به این که طبق داده‌های آماری احتمال برخورد موشک اول با توجه به مانور پذیری هدف، سطح مقطع، سرعت پرواز هدف و... حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد است و این احتمال با شلیک موشک دوم به حدود ۹۵ درصد می‌رسد، شلیک موشک دوم در هر سه حالت بررسی شده، قابل توجیه است و نه دلیلی بر عمدی بودن شلیک است و نه دلیلی برای خطا و نه دلیلی برای حمله سایبری.

در پایان امیدوارم با شفاف‌سازی موضوع و برخورد قاطع با عاملان این فاجعه (چه خودی خودی، چه دشمن دشمن) از طرف مسئولان رسمی ذی صلاح این موضوع، هم اجازه پایمال شدن خون ۱۴۷ سرمایه ملی و ۱۷۶ هم‌سان در آفرینش مان داده نشود و هم اعتماد نسبی بین مراجع و ملت، محکم تر شود.

هواپیمای بویینگ، با سطح پروازی موشک کروز (حدود ۶۰۰ متر ارتفاع) برابری می‌کرد. البته هواپیمای بویینگ ۷۳۷ اوکراین هم در فاصله‌ی صفر راداری سامانه قرار داشته و این مسئله، تشخیص رادشوار تر می‌کرد. ما هم قبول داریم که هواپیمای بویینگ باید برای اپراتور قابل تشخیص باشد، اما اپراتور تحت شرایط روحی نامناسب و ارتباط راداری همراه با پرازیت قرار داشت. در این شرایط بود که خطای انسانی و فردی رخ داد و موشک شلیک شد. و به نظر می‌رسد منطقی باشد که یک اپراتور به تنهایی نتواند موشک کروز را از هواپیمای مسافربری تشخیص بدهد و چنین اشتباهی رخ بدهد. حال بیایید نگاهی به وقایع بندازیم. نزدیک‌ترین مرز هوایی غرب کشور از تهران حدود ۶۰۰ کیلومتر فاصله دارد. به این فاصله می‌توان ۱۵۰ کیلومتر برد یک رادار کاشف ۱ را که جزء کم‌بردترین رادارهای در حال استفاده کشور است، اضافه کنیم ولی برای محکم کاری از آن صرف نظر می‌کنیم. یک موشک کروز با سرعتی نزدیک به ۵-۶ ماه حرکت می‌کند. این یعنی زمانی در حدود ۳۰۰ ثانیه از ورود کروز به مرزهای هوایی تارسیدن موشک به آسمان تهران فرصت داریم. یعنی حدود ۵ دقیقه، مرفوک زمان داشته تا به هر روشی به غیر از روشی که ادعای پرازیت دار شدن آن وجود دارد، خبر را به اپراتور برساند.

از طرفی نیز برد آشکارسازی یک Tor-M1 حدود ۳ تا ۲۷ کیلومتر است. با فرض این که یک موشک کروز ۲ کیلومتر بر ثانیه (معادل تقریباً ۶ ماخ در آن ارتفاع) و یک بویینگ ۷۳۷ حدود ۰.۵ کیلومتر بر ثانیه (معادل تقریباً ۲۵۰ گره) سرعت داشته باشند، موشک کروز برای حدود ۲۷ ثانیه و بویینگ ۷۳۷ برای حدود ۱۰۰۰ ثانیه در شعاع قابل مشاهده توسط اپراتور و تجهیز آتش خواهند بود. آیا ۲۷ ثانیه و ۱۰۰۰ ثانیه برای یک اپراتور که پشت پدافندی در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی پایتخت یک کشور نشسته نباید معنادار باشد؟ آیا مرفوک کارش را درست انجام نداده؟ چه منع قانونی‌ای برای استفاده از ماده ۱۰ قانون هواپیمایی مصوب سال ۱۳۲۸ (اعلام



شریف در سوگ فرزندانش

مروری بر یادبودهای جان باختگان حادثه در دانشگاه شریف



امیر حسین ذوالفقاری

در رأس آن دکتر فتوحی همراه شد که یکی از نکات تعجب برانگیز آن عدم اطلاع دکتر فتوحی از تماس نیروهای امنیتی با برخی فعالان دانشجویی بود. در ادامه دکتر فتوحی از دعوت عالی‌ترین فرماندهان سپاه پاسداران به دانشگاه شریف جهت پاسخگویی به دانشجویان خبر داد. اقدامی که تاکنون محقق نشده است. در روزهای آتی نیز تلاش‌هایی برای برگزاری برخی تجمعات در دانشگاه صورت گرفت اما با وجود فضای شدید امنیتی که از صبح روز ۲۳ دی‌ماه آغاز شده بود، هیچ‌گاه تجمع بزرگ دیگری در دانشگاه برگزار نشد.

مراسم یادبود دانشگاه

همان‌طور که اشاره شد مراسم یادبود ۱۶ فارغ التحصیل دانشگاه شریف که قرار بود در روز دوشنبه برگزار شود، پس از تجمع روز شنبه لغو گردید اما چند روز بعد دانشگاه از برگزاری این مراسم در روز یکم بهمن ماه و در مسجد دانشگاه خبر داد. قبل از مراسم فراخوانی از سوی مدیر فرهنگی دانشگاه جهت ارسال دلیوشت‌های دانشجویان ارسال شد. همچنین دانشگاه از دعوت خانواده‌های جان‌باختگان خبر داد. مراسم با سخنرانی‌های معمول و قرائت دلیوشت‌ها رو به پایان بود که پدر مریم ملک، یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه لب به شکوه گشود که یکی از ماندگارترین و غم‌بارترین لحظات دانشگاه را رقم زد. همچنین پیش از این مراسم، در جلسه شورای فرهنگی دانشگاه مقرر شده بود تا دانشگاه به زودی بنای یادبودی برای این عزیزان نصب کند که آن موضوع نیز تا به حال محقق نشده است.

نشریات

همزمان با مراسم یادبود دانشگاه، روزنامه شریف دست به انتشار ویژه‌نامه‌ای شامل معرفی جان‌باختگان شریفی و تعدادی دلیوشت‌زد که این ویژه‌نامه پس از مراسم در اختیار عموم قرار گرفت. همچنین شماره هشتم نشریه دانشجوی نشریه واحد صنفی انجمن اسلامی دانشجویان، به دلیوشت‌ها و خاطراتی از فرزندان شریف به نقل از دوستان‌شان اختصاص داشت. علاوه بر این، تعدادی از نشریات دانشکده‌ای نظیر خمش و بارقه نیز به یادبود برخی از فارغ التحصیلان دانشکده خود که در این فاجعه حضور داشتند پرداختند که البته نکته قابل توجه آن انتشار تعدادی از این نشریات در دوران تعطیلی دانشگاه بود که موجب شد دانشجویان از استفاده از نسخه فیزیکی این نشریات محروم شوند.

یادواره‌ها

بخش دیگری از موارد یادبود نیز به یادواره‌هایی اختصاص داشت که کانون هنرهای تجسمی برگزار نمود. ابتدا و در تابستان مسابقه‌ای تحت عنوان خط تحریری برگزار شد و همچنین در آستانه اولین سالگرد، یادواره جان‌باختگان فاجعه هواپیمای اوکراینی برگزار گردید. علاوه بر این می‌توان به پادکست "آخرین پرواز" نیز اشاره کرد که در اولین سالگرد انهدام هواپیمای اوکراینی و توسط انجمن اسلامی دانشجویان منتشر شد.

صبح روز ۱۸ دی‌ماه ۱۳۹۸، در حالی که اکثر رسانه‌ها سعی داشتند تا تئیر مناسبی برای حمله موشکی ایران به پایگاه عین‌الاسد پیدا کنند، خبر بهت‌آوری اعلام شد. یک فروند هواپیمای بوئینگ متعلق به هواپیمایی اوکراین دقایقی پس از پرواز حوالی صباشهر سقوط کرد. تلخی این خبر زمانی بیشتر شد که بعد از مشخص شدن اسامی سرنشینان آن، روشن شد که اکثر آنان دانش‌آموخته برترین دانشگاه‌های کشور بودند که برای سپری کردن تعطیلات و احتمالاً تازه کردن دیدار با خانواده به ایران آمده بودند. پس از انتشار این اخبار، دانشگاه شریف مراسم یادبودی را در روز دوشنبه در مسجد دانشگاه برای فارغ التحصیلان خود که جان‌شان را در این حادثه از دست دادند برنامه‌ریزی نمود.

هنوز از بهت این خبر خارج نشده بودیم که کم‌کم اخباری ضد و نقیض پیرامون اشتباه پدافند هوایی ایران به گوش رسید. علیرغم تکذیب برخی از مقامات رسمی و غیررسمی، رفته‌رفته به غلظت اخبار اشتباه نیروهای نظامی ایران افزوده می‌شد و تعدادی از مقامات رسمی کشورهای دیگر نیز مدعی این اشتباه شدند. سرانجام در سحرگاه ۲۱ دی‌ماه و پس از گذشت ۳ روز از حادثه، ستاد کل نیروهای مسلح با انتشار بیانیه‌ای رسماً مسئولیت سقوط هواپیمای اوکراینی را به عهده گرفت و خطای انسانی را دلیل این فاجعه معرفی کرد. در این مقاله قصد داریم یادبودهایی که برای جان‌باختگان هواپیمای اوکراینی در دانشگاه انجام شد را بررسی کنیم.

تجمع‌ها

انتشار رسمی خبر موجی از خشم مردم ایران را برانگیخت. علاوه بر فاجعه‌آلود موشک به هواپیمای مسافربری، موضوعی که بیش از آن موجب خشمگین شدن مردم شد، سه‌روز تکذیب و دروغ‌گویی بود. در همان روز به همت انجمن اسلامی دانشجویان و تعدادی از فارغ التحصیلان، تجمعی برنامه‌ریزی شد. در حالی که در ابتدا، شرایط به آرامی سپری می‌شد اما حضور برخی دانشجویان با پلاکاردهای با مضمون "اتحاد" و "دوری از تفرقه" موجب افزایش خشم حاضرین شد و رفته‌رفته رفته شرایط را به تندی مبدل کرد. دانشجویان در این تجمع خواستار استعفا و برکناری مقامات رسمی و عذرخواهی رسمی عالی‌ترین مقام‌های کشوری شدند. درخواست‌هایی که هم‌اکنون در می‌یابیم کوچک‌ترین توجهی به آن‌ها نشد. در ادامه مراسم یادبودی که دانشگاه قرار بود در روز دوشنبه برگزار کند نیز لغو و به زمان دیگری موکول شد.

روز یکشنبه دانشگاه جو نسبتاً آرامی را تجربه کرد و عصر آن جلسه‌ای با عنوان "چه باید کرد؟" در دفتر انجمن اسلامی دانشجویان با هدف بررسی ادامه اعتراضات برگزار شد. در نهایت تجمع دیگری در روز دوشنبه ۲۳ دی‌ماه و در مقابل دانشکده کامپیوتر توسط عده دیگری از فارغ التحصیلان برنامه‌ریزی شد که با حمایت انجمن روبرو شد. بانیان این تجمع قصد داشتند پس از لغو مراسم یادبود دانشگاه، در این روز به عزاداری برای از دست رفتگان شریف بپردازند اما صبح دوشنبه تماس نیروهای امنیتی با برخی از فعالان دانشجویی و تهدید و ارباب آن‌ها فضای تجمع را تحت الشعاع قرار داد. تجمع با حضور هیئت‌رئیس دانشگاه و

دادخواهی، یادبود، چرا؟

حنیف حضرتی

است که می‌تواند به چنین فجایعی منجر شود، راجع به آن دروغ بگوید و با گذشت یک سال همچنان از پاسخگویی بگریزد. و از این رو زنده نگاه داشتن یاد و خاطره‌ی قربانیان مظلوم این فاجعه و هر اقدامی در جهت یادبود ایشان، نه فقط کنشی برای التیام درد و اندوه، که نخستین گام از مسیر دادخواهی و بخشی از این حق انکارناپذیر است.

آیا این بار می‌شود حقیقت را تحریف یا فراموش کرد؟

گمان نمی‌کنم. دیگر برای این کارها و در این عصر خیلی دیر است. آن پرنده بیدار شده و این زمین خون مظلوم را شناخته و روایت گرهای همه جا هستند. اگر ۳ روز دروغ توانست ماجرا را مخفی کند، نبود پاسخگویی و تمکین نکردن به مطالبات جامعه نیز می‌تواند کاری از پیش ببرد. بر خوردهای امنیتی ناصواب و خلف وعده‌های پی در پی (شاید به امید تحریف یا فراموشی) تنها مصداق باد کاشتن و طوفان درو کردن و عرض خود بردن و زحمت مردم داشتن است. همانطور که آن ۳ روز دروغ و فریب بود. همانگونه که می‌بینیم هر چه از جانب مسئولین و نهادهای رسمی در جهت عکس این وظیفه عمل می‌شود، مردم و کنشگران اجتماعی بیش از پیش، صریح‌تر از پیش و گسترده‌تر از پیش یاد این فاجعه و مطالباتش رازنده می‌دارند.

آیا دانشگاه یادبودی برای فرزندان می‌سازد؟

ساخت بنای یادبود از ابتدا بخشی روشن از مطالبات دانشجویان بوده و بارها از جانب مسئولین دانشگاه بیان شده که چنین برنامه‌ای در دست پیگیریست. همچنین این مورد در جلسه‌ی شورای فرهنگی دانشگاه مورخ ۳۰ دی ماه ۹۸ (به شرحی که انجمن اسلامی دانشجویان در گزارش خود در کانال تلگرامی این تشکل منتشر نموده) مورد بحث قرار گرفته و پیشنهاد شده بود که تا چهلمین روز پس فاجعه این بنا ساخته و نصب گردد اما اکنون با گذشت بیش از یک سال همچنان این وعده محقق نشده است.

علاوه بر این به گزارش روابط عمومی دانشگاه صنعتی شریف، ریاست دانشگاه در مراسم یادبودی که روز سه‌شنبه مورخ ۱ بهمن ۹۸ برگزار شد اعلام نمود که به زودی بورس تحصیلی تحقیقاتی مزین به نام این دانشجویان ایجاد خواهد شد. در مراسم سالگرد این فاجعه در ۱۸ دی ماه ۹۹ اعلام شد که مدرسه‌ی یادبودی در دست احداث است و طراحی گزینش‌های پژوهشی با عنوان یادبود ایشان طراحی شده که جزئیات آن توسط معاونت پژوهشی اطلاع‌رسانی می‌شود. که البته به نظر می‌رسد تا لحظه‌ی نگارش این متن موردی توسط معاونت پژوهشی اعلام نشده و مدرسه‌ی مذکور نیز هنوز به بهره‌برداری نرسیده است.

"خون در زمین فرو نرفت. روی زمین پخش شد، از زیر هر سنگ جوشید و جوشید و به راه افتاد. هر کس آن را می‌دید می‌فهمید جایی بی‌گناهی را کشته‌اند" (سوگ سیاوش، اثر شاه‌رخ مسکوب)

این بخشی از افسانه‌ی سیاوش است که چون بی‌گناه کشته شده زمین خونس را فرو نمی‌برد تا زمانی که دادخواهی خون به ناحق ریخته شده به سرانجام برسد.

یک افسانه‌ی عربی هم به خاطر دارم که روزی کسی برای تعریف کرد و هنوز بخش‌هایش به خاطر مانده. مضمونش چنین چیزی بود که اگر خون کسی بی‌گناه ریخته شود، از خون او پرنده‌ای متولد خواهد شد که نزد قبیله‌اش باز می‌گردد. با صدایی حزین و رعب‌انگیز، صبح و شب، بی‌وقفه جیغ می‌زند. آنقدر جیغ می‌زند که خواب و خوراک و آسایش را از قبیله می‌گیرد و تنها زمانی آرام می‌شود که عدالت برای خون به ناحق ریخته شده اجرا گردد.

لابد نباید تردید کرد در آنکه این افسانه‌ها علیرغم پای در خیال، ریشه‌ای در واقعیت دارند. چیزی شبیه به استعاره‌ای خیالی از حقیقتی عینی. لااقل برای ما و تمام کسانی که بیش از یکسال است هر جامی‌روندرد خون می‌بینند و صدای جیغ می‌شنوند دیگر جای تردیدی باقی نمی‌ماند. هر چند ذات هستی و ماهیت انسانی به عدالت مایل و با ظلم ناسازگار است، اما واقعیت تفاوتی هم با افسانه‌ها دارد؛ این که نه آن پرنده خود به خود می‌روید و تا ابد می‌زید، نه زمین خودش می‌فهمد که خون چه کسی را نباید فروبرد و نه عدالت به طور خودکار و در ساختار جهان خودش جاری می‌شود. آنقدر می‌دانیم که دست کم این سوی مرگ و در دنیای مادی از این خبرها نیست. اینجا دادخواهی کنش و وظیفه‌ای انسانی و اخلاقیست که بذل وقت و توجه و سرمایه می‌طلبد. در این دنیا شاید اگر کسی نباشد که روایت‌گری کند، می‌شود که آب هم از آب تکان نخورد، آنچنان که گویی نه خانی آمده و نه خانی رفته.

چه بسیار در تاریخ که قاتل بدل به صاحب‌عزا، قربانی بدل به شهید و جنایت بدل به خطا و مشیت شده و حقیقت برای همیشه از میان رفته است. گویی که هیچ‌گاه وجود نداشته است.

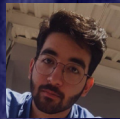
دادخواهی، دال مرکزی مطالبات بازماندگان حادثه‌ی انهدام هواپیمای اوکراینی است. چنان که "هر کس از ۷۵۲ بدون دادخواهی سخن بگوید حق مطلب را ادا نکرده است." (حامد اسماعیلیون سخنگوی انجمن خانواده قربانیان)

و دادخواهی نه یک کنش مقطعی و نه فرو کاستن این حق به غرامت یا انتقام، بلکه کنشی دائمی در جهت تضمین اجرای عدالت، روشن شدن تمام انگیزه‌ها، اعمال و زوایای پنهان این فاجعه، و جلوگیری از تمام عواملی

دراغوش زال

مروری بر حادثه سقوط اتوبوس دانشکده ریاضی

حامد شیخیان



مریم میرزاخانی در مصاحبه‌ای خاطراتش از آن زمان را بازگو می‌کند: "توی بیمارستان فهمیدم وضعیت چندان خوب نیست. بچه‌ها، آه و ناله می‌کردند. از حال بقیه خبر نداشتم؛ تمام تلاشم را می‌کردم که افراد بیشتری را ببینم. با دیدن هر کس در هر وضعیتی خوشحال می‌شدم که زنده است. وقتی مرا برای سونوگرافی و عکس برداری می‌بردند، دکتر به پرستار می‌گفت ۹ نفر مرده‌اند. من جبهه گرفتم که نه، غیرممکن است، اما پرستار گفت ما خودمان بر دیمشان سردخانه و من ساکت شدم.

باز هم نمی‌دانستم چه کسانی فوت کرده‌اند، فقط می‌دانستم ۹ نفر هستند. تک‌تک بچه‌ها را جای فوت شده‌ها می‌گذاشتم و خاطرات مشترکمان و آخرین تصویری را که از آنها در ذهنم بود مرور می‌کردم و فکر می‌کردم از دست دادن هر کدامشان چقدر مشکل است و چقدر دوستشان دارم."

علیرضا سایبان، رضا صادقی، علی منفرد حیدری (ورودی ۷۴)، فرید کابلی کفگیر (ورودی ۷۶ کارشناسی ارشد)، آرمان بهرامیان (ورودی ۷۵) دانشجویان شریف و مرتضی رضایی دانشجوی تهران و همچنین دو راننده کسانی بودند که جانشان را در این سانحه از دست دادند.

با همکاری نیروی هوایی ارتش، دانشجویان با هواپیمای نظامی از دزفول به تهران و سپس به بیمارستان امام خمینی انتقال یافتند، به جز چند نفری که پزشکان اجازه ترخیصشان را ندادند.

خبر سانحه از طریق صدا و سیما منتشر شد و فقط چند روز مانده به عید، خبر فوت دانشجویان را به خانواده‌هایشان دادند. معاون نیروی نظامی علت سانحه را خواب بودن راننده، ناآشنایی با مسیر و بیابان رونودن راننده عنوان کرد. پیکرهای درگذشتگان را در تاریخ ۲۷ اسفند به دانشگاه می‌بردند و پس از مراسم عزاداری به خانواده‌هایشان تحویل می‌دهند و از آنجاری بهشت زهرا می‌شوند؛ این وداعی تلخ توسط خانواده، دوستان و دانشجویان با آنهاست. پس از این اتفاق لوح یادبودی برای بزرگداشت یاد و خاطره این دانشجویان در لوپ ریاضی قرار می‌دهند، همچنین جوایزی به نام آنها تعیین می‌شود.

احتمالا از این پس با تامل بیشتری به لوح یادبود آنها نگاه می‌کنیم. خانواده‌ی شریف هرگز عزیزان از دست رفته‌اش را فراموش نمی‌کند و یاد و خاطره‌ی دانشجویان در سانحه‌ی سقوط اتوبوس یا مسافران پرواز ۷۵۲ و همه‌ی درگذشتگان، همیشه مانند آتشی در درونمان شعله‌ور است.

در اطراف ما اجسام بی‌جان زیادی وجود دارد که از کنار اکثرشان به راحتی می‌گذریم، ولی بعضی از آنها در دل خود روایات و داستان‌هایی از گذشته دارند که بی‌صدا بودن و سکونشان، همیشه باعث پنهان ماندن روایتشان می‌شود. احتمالا گذرتان چند باری به لوپ ریاضی در دانشگاه افتاده است و امکان ندارد تندیسی که در مرکز آن قرار دارد ذهنتان را مشغول نکرده باشد، این تندیس مکعب چهار بعدی، یادبود دانشجویانی است که در سانحه‌ی سقوط اتوبوس از دستشان دادیم. اکنون ما نزدیک به بیست و سومین سالگرد آن اتفاق ناگوار هستیم و می‌خواهیم مروری بر این سانحه‌ی غمناک داشته باشیم.

اسفندماه سال ۱۳۷۶، بیست و دومین دوره‌ی مسابقات دانشجویی و اولین سمینار دانشجویی ریاضی در دانشگاه چمران اهواز برگزار شد. ۲۹ نفر از دانشجویان دانشکده ریاضی به سرپرستی مجتبی مهرآبادی با ارائه‌ی ۱۵ مقاله در این رویداد شرکت کردند و از بین آنها، مقاله‌ی تیم سه نفره‌ی دانشگاه شریف متشکل از مریم میرزاخانی، ایمان افتخاری و حسین نمازی عنوان اول بخش مسابقه را کسب کرد. پس از پایان سمینار یعنی ۲۶ اسفند قرار شد شبانه، اتوبوسی حامل ۲۷ نفر از آنها اهواز را به مقصد همدان و سپس تهران ترک کند.

در ابتدا وضع کاملاً عادی است، جو اتوبوس صمیمی و همه به شادی با هم وقت می‌گذرانند، دو نفر ساز می‌زنند، عده‌ای مشاعره می‌کنند و شعر می‌خوانند.

ساعت نزدیک ۲ نیمه‌شب است. اکثر دانشجویان خواب هستند، اما به یکباره ثانیه‌ها و عقربه‌ها درهم می‌چالند و زال پیر فرزندان را به آغوش می‌کشد. اتوبوس در محور اندیمشک-پل دختر در محلی به نام پل تنگ از جاده خارج شده و به دره‌ی زال سقوط می‌کنند.

همه زخمی شده‌اند و بعضی خون‌ریزی شدید دارند، کم‌کم اطراف اتوبوس شلوغ می‌شود و گروهی برای امداد اولیه به محل سانحه می‌رسند. مصدومان و مجروحان پس از مدت کوتاهی توسط وسیله‌ی نقلیه‌ی عبوری به بیمارستان اندیمشک انتقال می‌یابند. همچنین ۵ نفر به دلیل احتمال ضربه‌ی مغزی به بیمارستان اهواز منتقل می‌شوند. پس از هماهنگی‌های دکتر تابش، رئیس وقت دانشکده‌ی علوم ریاضی، از طریق یکی از دانشجویان قدیم دانشکده یعنی لیلا خاتمی دختر سید محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت، و با کمک استاندار اهواز امکانات لازم در اختیار مجروحان قرار می‌گیرد.

نگ است فراموشی!



با یاد ۱۷۶ کشته‌ی فاجعه‌ی انهدام هواپیمای ایران-اوکراین



انجمن اسلامی دانشجویان

شیراز

هیئت تحریریه:

امیرحسین حاجی‌علی‌بیگی

محمد ملانوری

کیمیا جورابچی

حمیرا افشار

سبحان کشفی

میلاد بهاری

امیرحسین ذوالفقاری

حنیف حضرتی

حامد شیخیان

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شریف.

مدیر مسئول خبرنامه: امیرحسین حاجی‌علی‌بیگی

مدیر مسئول دانشجو: امیرحسین ذوالفقاری

سردبیر: محمدحسن بیات

طراح جلد: محسن رضازاده

صفحه‌آرا: مجتبی محمدنژاد

ویراستاران: امیرحسین پویا و اسرا رضادادی و

حامد حاتمی

راه‌های ارتباط با ما:

کانال تلگرامی انجمن اسلامی دانشجویان @AnjomanSUT

کانال تلگرامی نشریه‌ی خبرنامه @khabarnamehSUT

کانال تلگرامی نشریه‌ی دانشجو @DaneshjuSUT

